

حیره عامل انتقال فرهنگ

مسعود صفری (1)

با وجود تأثیر فرهنگی حیره در تاریخ عربستان، مورخان و محققان ایرانی عموماً به نقش سیاسی حیره پرداخته‌اند و به نقش فرهنگی آن کمتر عنایت کمتری داشته‌اند. مقاله حاضر می‌کوشد ردپای حیره در حیات فرهنگی جزیره العرب (عربستان) را (پیش و پس از اسلام) بجوید و درباره آن به بحث و نظر پردازد. در این راستا ضمن چشم اندازی کلی بر تاریخ و جغرافیای حیره نقش حیره را در آشناسازی اعراب با ادیان مختلف، انتشار فرهنگ ایران ساسانی در میان اعراب، تعلیم خط به ایشان و... مورد کاوش قرار می‌دهد.

واژه های کلیدی: حیره، اعراب، انتقال فرهنگ.

چشم اندازی بر تاریخ و جغرافیای حیره

حیره در میان اماراتی که قبل از اسلام در شبه جزیره عربستان تشکیل شد نامی پر آوازه دارد. خورنق و جزای سازنده اش (سنمار) در ادبیات عرب شهرت جاودانه ای پیدا کردند. تراژدی زندگی نعمان بن منذر که به دست خسرو پرویز کشته شد و پآمدش جنگ ((ذرقار)) از معروفترین وقایع تاریخ عرب در دوران جاهلیت می باشند؛ از این موارد نمونه های متعددی می توان برشمرد که از شهرت و تأثیرگذاری حیره در خاطره قومی عرب قبل از اسلام حکایت دارند.

حیره در کشور عراق در سه میلی جنوب کوفه (2) و در جنوب شرقی کربلا قرار داشت. در کلیت جغرافیایی، حیره در شمال شبه جزیره عربستان، در میان صحرای شام و مرزهای غربی امپراتوری ساسانی قرار داشت که از جهت شمال و شرق با ساسانیان و از طرف جنوب و غرب با اعراب همسایه بود؛ علاوه بر این در سمت شمال غربی حیره، امپراتوری روم واقع بود.

قبایلی از اعراب قحطانی در اواخر قرن دوم یا اوایل قرن سوم میلادی به دلیل مشکلات اقتصادی و معیشتی به مناطق عراق و شام مهاجرت کردند. (3) حیره به دلیل شرایط جغرافیایی مناسب و امکانات بالقوه اقتصادی مورد توجه این مهاجران قرار گرفت. گروهی از مهاجران که از قبایل و بطون بنی فهم و بنی لخم بنی حیقار و بنی غطفان و بنی زهره و بنی صبح بودند پس از فراز و نشیب هایی در حیره ساکن شدند. (4) مهاجرت اعراب به حیره باعث شد این محل صبغه عربی پیدا کند و به روشنایی تاریخ قدم بگذارد.

آل فهم، از میان مهاجران، به رهبری مالک بن فهم اولین امارت عربی در حیره را پایه گذاشتند. پس از مرگ مالک، جذیمه بن الابرش جانشین وی شد. جذیمه با کوشش فراوان حیره را به قدرتی مطرح در منطقه تبدیل کرد و مناطق بین حیره تا انبار رقه، عین التمر، قطقطانه، هیت، غمیر و خفیه را تحت تسلط در آورد (5) و آشکارا بر قبایل شام اعمال نفوذ کرد. (6) طبری روایت می کند به جذیمه خراج ها داده می شود و گروه ها به دیدار او می رفتند. (7) جذیمه عاقبت جان بر سر سلطه جویی هایش نهاد، بنا بر گزارش منابع اسلامی در اختلافاتی که با حکام جزیره (8) بر سر تسلط بر آن منطقه داشت کشته شد. (9)

عمرو بن عدی (خواهرزاده جذیمه) پس از مرگ وی بر قدرت تکیه زد. با آغاز امارت عمرو بن عدی حکومت از آل فهم به آل لخم منتقل شد. عمرو بن عدی و جانشینانش به نام های آل لخم و آل منذر و مناذره مشهور می باشند. ملوک لخمی سیاست تسلط طلبانه جذیمه را دنبال کردند و با حمایت های ساسانیان حیره را به مقتدرترین حکومت شمال شبه جزیره عربستان تبدیل کردند. لخمیان تابع دولت ساسانی بودند و ساسانیان برای مصالح سیاسی و اقتصادیشان از ملوک لخمی پشتیبانی می کردند. در قرن ششم میلادی منذر بن مای

السمی (514 - 562م) و عمرو بن هند (563 - 578م) قدرت لخمیان را به اوج رساندند. لخمیان از قرن سوم تا قرن هفتم میلادی مقتدرانه بر حیره حکومت کردند، هر چند هر از گاهی در حکومت ایشان وقفه هایی ایجاد می شد. آخرین امیر لخمی نعمان بن منذر چهارم (585 - 613م) سر از اطاعت دولت ساسانی پیچید. خسرو پرویز که ترمذ نعمان را تحمل نمی کرد او را کشت و به تسلط لخمیان بر حیره پایان داد. چند سال بعد در سال 632 میلادی مسلمانان حیره را فتح کردند. با تسلط مسلمانان بر حیره و ساخته شدن شهر کوفه در سال هفدهم هجری اهمیت و شکوه گذشته حیره کاستی گرفت.

تأثیر حیره در تاریخ عربستان پیش و پس از اسلام

حیره بر شئون مختلفی از حیات تاریخی عربستان پیش از اسلام تأثیر ملموس داشت؛ از بعد سیاسی، از قرن سوم تا قرن هفتم میلادی مستحکمترین و در عین حال پایدارترین قدرت شمال شبه جزیره عربستان بود؛ از بعد اقتصادی، چون توانایی نظامی برای برقراری امنیت در راه های تجاری را داشت در تجارت شمال شبه جزیره نقش مهمی را ایفا می کرد؛ اما یکی از برجسته ترین نقش هایی که حیره در تاریخ عرب ایفا کرد نقش فرهنگی بود. بدون در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی حیره نمی توان تحلیل مناسبی از نقش فرهنگی حیره ارائه نمود بنابراین يك بار دیگر موقعیت جغرافیایی حیره را بررسی می کنیم.

حیره در جنوب بین النهرین قرار داشت. بین النهرین محل پیدایش و بالیدن اولین تمدن های بشری و همچنین خاستگاه ادیان گوناگون بود. علاوه بر این، ادیان مختلف با بن مایه هایی متفاوت در بین النهرین با یکدیگر تلاقی و تماس پیدا کردند. قرار گرفتن حیره در جنوب بین النهرین باعث شد حیریان با عقاید گوناگون دینی آشنا شوند و از این ادیان متأثر شوند.

حیره از جهت شمال و شرق با ساسانیان همسایه بود. شاید بتوان گفت هیچ کدام از سرزمین های عرب نشین به اندازه حیره با ایران ساسانی در ارتباط نبودند. روابط سیاسی و نظامی و اقتصادی گسترده ای میان دولت ساسانی و حیره وجود داشت و همین روابط همه جانبه موجب تأثیرپذیری حیره از فرهنگ ساسانی شد.

روم در شمال غربی حیره قرار داشت که حافظ مسیحیت و میراث دار فرهنگ یونان بود. حیره تحت تأثیر مسیحیت قرار گرفت و مناقشات مذهبی و به تبع آن انشعابات که در مسیحیت روم ایجاد شد مسیحیت حیره را نیز در بر گرفت.

حیره از سمت جنوب و غرب با اعراب همسایه بود. بین حیره و اعراب روابط سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی گسترده ای وجود داشت. برخی از این اعراب قبایلی بودند که در اطراف حیره زندگی می کردند، مانند قبایل بنی ربیع، بنی تمیم و بنی اباد و برخی دیگر اماراتی مانند غسان و کنده بودند. سیاست ملوک لخمی با قبایل نزدیک، همسو کردن آنان با منافع سیاسی و اقتصادی حیره بود و سعی می کردند از راه غلبه یا از راه هم پیمان شدن با آنان مقاصد خود را تأمین کنند. (10) در قرون پنجم و ششم میلادی دو امارت غسان و کنده در شمال و مرکز عربستان، به عنوان رقیب لخمیان، وارد صحنه شدند. بین لخمیان و این دو قدرت بر سر تسلط بر قبایل و راه های بازرگانی منازعات خونینی درگرفت. همچنین حیره به طرق مختلف به خصوص از راه تجارت با سایر اعرابی که از حیره دور بودند ارتباط برقرار می کرد.

پس حیره به علت موقعیت جغرافیایی اش محل برخورد و تماس فرهنگ های ساسانی و یونانی - رومی و مسیحی بود. ابتدا خود از این فرهنگ ها تأثیر گرفت و سپس این فرهنگ ها را به اعراب ساکن در شبه جزیره عربستان منتقل کرد؛ تجارت و مسیرهای تجاری راه اصلی انتقال فرهنگ بودند. بین حیره و اعراب مناطق مختلف شبه جزیره، روابط تجاری گسترده ای وجود داشت. تجار حیری در سراسر عربستان در رفت و آمد بودند و بین اعراب این مثل زبانزد بود که ((سرزمینی را نمی بینی که در آن حیری نباشد)). (11) همچنین بازارهای فصلی که در مناطق مختلف عربستان بر پا می گردید (12) باعث می شد تا تجار عرب در مواقع مختلفی از سال در گوشه و کنار عربستان تجمع کنند. یکی از این بازارهای فصلی در حیره بر پا می شد و تجار عرب از سراسر عربستان به آن جا می رفتند. (13) در

این بازارها و راه های تجارتی فقط کالا عرضه نمی شد، بلکه فرهنگ های مختلف نیز با یکدیگر تماس پیدا می کردند و اعراب فرصت آن را می یافتند که با فرهنگ های دیگر نیز آشنا شوند و افق فکریشان وسعت پیدا کند. به هر حال، حیره از طرق مختلف و به خصوص از راه تجارت، اعراب را با فرهنگ های مختلف آشنا می کرد. این جریان انتقال فرهنگ، فقط به دوران قبل از اسلام محدود نمی شد، بلکه حیران پس از اسلام نیز در انتقال علوم یونانی به تمدن اسلامی نقش آفرین بودند. تأثیرات فرهنگی حیره را می توان در پنج مقوله زیر بررسی کرد:

- حیره آشنا کننده اعراب با ادیان مختلف;
- حیره آشنا کننده اعراب با فرهنگ ایران ساسانی;
- حیره تعلیم دهنده خط به اعراب;
- دربار لخمیان حامی شعر و شعرای عرب;
- حیران مترجمان آثار یونانی در نهضت ترجمه.

حیره، آشنا کننده اعراب با ادیان مختلف

حیران علاوه بر بت پرستی که دین اجدادی آنان بود (14) با یهودیت و مسیحیت و زرتشتی گری و مانویت نیز آشنا بودند. (15) حیره در آشنا کردن اعراب شبه جزیره با مسیحیت و زرتشتی گری و مانویت نقش مهمی داشت.

منطقه بین النهرین یکی از قدیمی ترین مراکز گسترش مسیحیت در جهان بود. در همان قرون اول میلادی، مسیحیت در بین النهرین و مخصوصا نواحی اطراف رود دجله رواج یافت. (16) حیره نیز از مناطقی بود که تحت تأثیر مبلغان مسیحی قرار داشت. از قرن پنجم میلادی به بعد، مسیحیت در حیره پیروان فراوانی یافت و بعد از بت پرستی، شایع ترین دین در میان حیران گردید.

مسیحیت حتی در بین آل لخم رواج داشت با آن که ملوک لخمی تا زمان نعمان بن منذر چهارم بت پرست بودند. یعقوبی آل لخم را در زمره اعرابی معرفی می کند که پیرو دین مسیح شدند. (17) از نشانه های نفوذ مسیحیت در حیره، بسیاری دیرهایی می باشد که در حیره و اطراف آن وجود داشته است. در منابع اسلامی نام دیرهای زیادی ذکر شده که در حیره و پیرامون آن ساخته شده بودند. معروف ترین این دیرها عبارت بودند از: دیر ابن وضاح، دیارات الاساقف، دیر جماجم، دیر عبدالمسیح، دیر ابن مزعوق، دیر هند صغری و دیر هند کبری. (18)

مسیحیان حیره، عباد نامیده می شدند (19) و در حیات سیاسی و دینی و اقتصادی آن نقش قابل توجهی داشتند. در قرن ششم میلادی وقتی منذر بن می السما در سال 524 میلادی خواست مسیحیان حیره را وادار به ترك آئین خود کند نفوذ و جمعیت آنان به حدی بود که نتوانست نقشه خود را عملی کند. (20) حیره جزء مناطق اسقف نشین شبه جزیره عربستان بود. (21) ((هوشع)) اولین اسقف حیره می باشد که نامش در منابع مسیحی ذکر شده است. (22) برخی از این اسقف ها مانند جابر بن شمعون از حیره بودند. (23)

زبان سریانی برای مسیحیان حیره زبان علم و دین بود (24)، همان گونه که زبان لاتین برای مسیحیان و زبان عربی برای مسلمانان زبان دین و علم بود؛ با وجود آن که مسیحیان حیری عموماً زبان سریانی را نمی فهمیدند مراسم دینی با این زبان انجام می شد. (25)

مسیحیان حیره از نیمه دوم قرن پنجم میلادی به مسیحیت نستوری (26) گرایش پیدا کردند. اطلاع دقیقی در دست نیست که تا قبل از این تاریخ عقاید مسیحیان حیره چگونه بوده است، اما چون افکار نستوریوس در کلیسای شرق تبلیغ شد به تدریج حیره را در بر گرفت و از نیمه دوم قرن پنجم میلادی به بعد عمده مسیحیان حیره جز عده اندکی که به مسیحیت یعقوبی (27) متمایل شدند پیرو نستوریت گردیدند. زمانی که مسیحیت حیره صیغه نستوری پیدا کرد حیره به یکی از مهم ترین مراکز نستوریت در بین النهرین تبدیل گردید. اولیری حیره را ((دژ نیرومند نستورگری)) لقب داده است (28) و این لقب گویای نفوذ نستوریت در حیره می باشد.

با توجه به نفوذ مسیحیت در میان حیریان می توان گفت حیره یکی از مهم ترین مراکز مسیحیت در میان سرزمین های عرب نشین بود. طبیعتاً حیره در آشنا کردن اعراب با مسیحیت نقش فعالی را ایفا می کرد. به اعتقاد ابراهیم حسن ((مسیحیت به وسیله حیره در عربستان نفوذ یافت)). (29) گزارش هایی درباره نفوذ مسیحیت در میان اعراب از طریق حیره وجود دارد، به عنوان مثال منابع مسیحی گزارش می دهند که تاجری نجرانی مدتی در حیره اقامت گزید، با مسیحیان آن جا حشر و نشر پیدا کرد و تحت تاثیر آنان مسیحی شد. همین تاجر نجرانی زمانی که به موطن خویش بازگشت به تبلیغ مسیحیت پرداخت و بسیاری از اهل نجران را مسیحی کرد. (30) در این جا باید متذکر شد غیر از حیره، یمن و شام نیز در آشنا کردن اعراب با مسیحیت فعال بودند.

اعراب از طرق مختلفی با مسیحیت آشنا شدند، ولی حیره عامل اصلی آشنایی اعراب با مسیحیت نستوری بود. منطقه عراق پایگاه تبلیغاتی نستوریان بود و از این منطقه بود که مبلغان نستوری برای تبلیغ آیین خود به سرزمین های دور دست می رفتند. (31) حیره نیز که دژ نیرومند نستوریت محسوب می شد در ترویج مذهب نستوری در میان اعراب نقش محوری داشت. نستوریت از حیره به یمامه و نجران و یمن رفت و در این مناطق پیروانی پیدا کرد. (32)

نقش دیگری که حیره در حیات دینی شبه جزیره عربستان قبل از اسلام ایفا کرد آشنا کردن اعراب با ادیان ایرانی بود. اعراب افکار ثنوی و اعتقاد به یزدان و اهریمن را از حیریان آموختند. (33) در منابع اسلامی، گزارش شده است ادیان زرتشتی و مانوی در میان اعراب پیروانی داشته است. دین زرتشت به گونه ای محدود در میان اعراب پیرو داشت. به گزارش منابع اسلامی، زرتشتی گری در قبیله بنی تمیم شایع بود. (34) ابن رسته نام برخی از زرتشتیان بنی تمیم را ذکر کرده است. (35) قبیله بنی تمیم در نزدیکی حیره ساکن و تابع ملوک لخمی بودند و ارتباطات تنگاتنگی میان آنها وجود داشت. (36) در منابع اسلامی قید نشده است بنی تمیم دین زرتشتی را از طریق حیره گرفته باشند، ولی با توجه به مجاورت بنی تمیم و حیره و روابط نزدیکی که میان آنها وجود داشت (37) می توان احتمال داد بنی تمیم، زرتشتی گری را از ساکنان حیره اخذ کردند.

حیریان اعراب را با مانویت - دینی که نزد اعراب به زنده معروف بود - (38) آشنا کردند. حیریان با مانویت آشنا بودند. اگر چه در منابع اسلامی به حضور مانویان در حیره اشاره نشده است، ولی از قرآینی که وجود دارد می توان به حضور مانویان در حیره پی برد. مرکز اصلی مانویان منطقه عراق بود و از همین جا بود که مانویان، مبلغان خود را به سرزمین های دیگری می فرستادند. نمی توان تصور کرد مبلغان مانوی به ترکستان چین رفته باشند، ولی در حیره تبلیغ نکرده باشند. علاوه بر این احتمال دارد که با آغاز قتل عام مانویان در سلطنت بهرام اول (271 - 274م) برخی از آنان به حیره گریخته باشند. طبق گزارش یکی از کتب قبلی زبان مانویان، جانشین مانی از امیر عرب (أمرو) تقاضا کرد تا نزد نرسی (293 - 302م) شفاعت آنان را بکند. امیر عرب خواسته مانویان را به جای آورد و نرسی دستور توقف کشتار مانویان را صادر کرد. (39) منظور از أمرو (امیر عرب) امیر لخمی می باشد که مورخان او را عمرو بن عدی دانسته اند، ولی با توجه به هم زمانی سلطنت نرسی با امارت عمرو القیس اول (288 - 328م) که پسر و جانشین عمرو بن عدی بود همان عمرو القیس می باشد. این گزارش، حکایت از ارتباط امیر لخمی و مانویان دارد و احتمال حضور مانویان در حیره يك احتمال قوی می باشد.

در منابع اسلامی به تواتر گزارش شده است زنده در میان قریش شایع بود و آنان زنده را از حیره گرفته بودند. (40) در میان قریش افراد مشهوری به زندق معروف بودند. ((ابن حیب)) فهرستی از زنداقه قریش را ارائه داده است. (41)

حیره، آشنا کننده اعراب با فرهنگ ایران ساسانی

حیره روابط سیاسی و نظامی و اقتصادی گسترده ای با دولت ساسانی داشت. حیره امارتی نیمه مستقل محسوب می شد. ملوک لخمی در زمینه امور داخلی و برخی از روابط

با اعراب، مستقل عمل می کردند، ولی در زمینه ارتباط با روم کاملاً تابع دولت ساسانی بودند. حیره تکیه گاه نظامی ساسانیان در جنگ با رومیان (42) و حایل میان مرزهای غربی امپراتوری ساسانی و اعراب محسوب می شد، در ضمن ملوک لخمی حافظ کاروان های تجاری ساسانیان بودند که از صحرای عربستان عبور می کردند. (43) پادشاهان ساسانی در برابر خدمت لخمیان از آنها پشتیبانی می کردند، سپاهیان ایرانی را به عنوان یاور به حیره می فرستادند و برخی از امتیازات اقتصادی را به آنان واگذار می کردند.

روابط ممتد و گسترده ای که میان حیره و ایران عصر ساسانی وجود داشت موجب نفوذ فرهنگ ایرانی در حیره شد. حیریان عمدتاً از دو طریق با فرهنگ ایرانی آشنا می شدند: یکی از طریق رفت و آمد آنان به مناطق مرزی ایران و دربار ساسانی و دیگر از طریق ایرانیانی که در حیره زندگی می کردند. بزرگان و ملوک حیره مکرر به دربار ساسانی می رفتند. ملوک لخمی هر سال یک بار در دربار شاهان ساسانی حضور پیدا می کردند. (44) کاتبان حیری در ایران اقامت بلند مدت داشتند. عدی بن زید و زید بن عدی کاتب در دیوان ساسانی خدمت می کردند و حتی در باره امور حیره و اعراب دیگر مورد مشورت شاهان ساسانی بودند. (45) تعدادی از ایرانیان اعم از طبقات شاهی (46) و سپاهی (47) و صنعتگر (48) به صورت دائم یا موقت در حیره زندگی می کردند و به دلیل همین ارتباطات، حیریان بیش از سایر اعراب با فرهنگ ایرانی آشنا بودند و این فرهنگ را به اعراب ساکن در شبه جزیره عربستان منتقل کردند. ابراهیم حسن در این باره می گوید: ((مردم حیره در آشنا ساختن عرب ها با اصول تمدن ایران تأثیری شایان داشتند؛ زیرا بسیاری از مردم حیره که به اقتضای مجاورت با عادات و رسوم و اصول تمدن ایران آشنا بودند در نواحی عربستان برای تجارت سفر می کردند)). (49)

حیریان که از داستان ها و اساطیر ایرانی مطلع بودند اعراب را با این داستان ها و اساطیر آشنا می کردند. در این زمینه، فعالیت های نضر بن حارث را می توان حلقه رابطی بین حیریان و اعراب دیگر برشمرد. نضر بن حارث راوی اساطیر ایرانی در مکه بود. او داستان ها و اساطیر ایرانی مانند داستان رستم و اسفندیار را برای مکیان بازگو می کرد و به روایت ابن هشام این داستان ها را در حیره فرا گرفته بود. (50)

موسیقی در عصر ساسانی رونقی تمام داشت. (51) حیریان با موسیقی ساسانی مانوس بودند. رامشگران در حیره سازهای ایرانی را می نواختند. (52) حیریان که با موسیقی ساسانی آشنا بودند آن را با موسیقی عربی ترکیب و سبکی نو در موسیقی عرب ایجاد کردند. به همین علت موسیقی حیره از موسیقی دیگر نقاط عربستان متمایز بوده است. (53) مسعودی درباره تأثیر موسیقی حیره بر موسیقی رایج در عربستان می گوید: ((قریشیان آوازی به غیر از نصب نداشتند تا این که نضر بن حارث برای دیدار کسری به حیره رفت و نواختن عود و هنر آواز را از آنان آموخت و چون به مکه باز گشت آنچه را که آموخته بود به مکیان یاد داد)). (54)

تعدادی از واژه های فارسی، قبل از اسلام به زبان عربی راه یافت. آذرنوش تعداد 105 کلمه فارسی مانند ((آبزن)) و ((دیوان)) و ((بستان)) و ((تاج)) و ((خندق)) و ((دربان)) و ((کسری)) و ((مرزبان)) و ((همیان)) را در شهر جاهلی یافته است. (55) آرتور جفری نیز بر اساس تحقیقات زبان شناسی تعدادی از کلمات فارسی مانند ابریق و ((برزخ)) و تنور و دین و رزق و روضه را در قرآن کریم یافته است. (56) نمی توان با قاطعیت گفت کلمات فارسی عمدتاً از طریق حیره به زبان عربی راه یافت، اما با توجه به روابط همه جانبه ایران و حیره، حضور ایرانیان در حیره و همچنین با توجه به این مطلب که تعدادی از حیریان فارسی را به خوبی می دانسته اند (57) می توان احتمال داد حیره در وارد کردن برخی از کلمات فارسی به زبان عربی نقش در خور توجهی داشته است. این احتمال زمانی قوت می گیرد که اظهار می شود برخی از کلمات فارسی مستقیماً از طرف حیره وارد زبان عربی شده است، مثلاً آذرنوش معتقد است چون حیریان بازبهاهای شطرنج و نرد و چوگان را از ایرانیان فرا گرفتند اصطلاحات این بازبها مانند النرد و النردشیر و صولجان - چوگان و شطرنج و دست - یک دست بازی از طریق حیره وارد زبان عربی شد. (58)

سخن آخر درباره تأثیر فرهنگ ساسانی بر فرهنگ عرب تأثیر احتمالی تاریخ نگاری ساسانی

بر تاریخ نگاری اسلامی از طریق حیره می باشد. بر خلاف بسیاری از مناطق عربستان که تاریخ به صورت شفاهی بوده، در حیره تاریخ نویسی مکتوب وجود داشته است. قدیمی ترین سند درباره تاریخ نگاری حیریان کتیبه امروالقیس می باشد. امروالقیس البدء فرزند عمرو بن عدی، دومین امیر لخمی بود. کتیبه ای بر سر مزار وی در روستای نماره در جنوب دمشق پیدا شده است. در این کتیبه از امروالقیس با عنوان ملك همه عرب، کسی که تاج بر سر نهاد، مطیع کننده اسد و نزار و ملك معد یاد شده است که مذحج را به هزیمت واداشت. (59)

متون تاریخی ای که در کلیساها یا دیرهای حیره نگاهداری می شد دلیل دیگر بر تاریخ نگاری مکتوب حیریان است. ابومنذر هشام بن محمد کلبی گفته در نوشتن کتب تاریخی اش از اخبار عرب و نسب نامه آل لخم و تاریخ ملوک حیره که در دیرهای حیره موجود بوده، استفاده کرده است. (60) کلبی با استفاده از همین بایگانی ها چندین اثر به نام های ((كتاب الحیره)) و ((كتاب الحیره و تسمیه البیع و الدیارات و نسب العبادیین)) و ((كتاب المنذر ملك العرب)) درباره تاریخ حیره نوشت. (61)

به گمان این سبک خاص در نوشتن و حفظ مدارك تاریخی را حیریان از ساسانیان اخذ کرده باشند. شاهان ساسانی از وقایع دوران سلطنت شان، سالنامه هایی تهیه و آن ها را در مخازن دولتی نگاهداری می کردند. از جمله منابعی که آگاثیاس در نگارش تاریخ زندگی یوستی نیانوس استفاده کرد همین سالنامه های سلطنتی ساسانیان بود. (62)

نظری وجود دارد مبنی بر این که تاریخ نویسی حیریان یکی از سرچشمه های پیدایش تاریخ نگاری اسلامی بوده است. (63) چنان که گفته شد کلبی در نوشتن کتب تاریخی اش از بایگانی های تاریخی اماکن دینی حیریان استفاده کرد. هامپلتون گیپ این روش کلبی را از سرآغازهای تاریخ نگاری علمی در زبان عربی می داند. (64) اگر بپذیریم حیریان سبک تاریخ نگاری خود را از سنت تاریخ نویسی ساسانیان اخذ کردند و اگر تاریخ نگاری حیریان را یکی از سرچشمه های پیدایش تاریخ نگاری اسلامی تلقی نماییم آن گاه می توان گفت تاریخ نگاری ساسانیان از طریق حیره بر تاریخ نگاری اسلامی تاثیر گذار بوده است.

حیره تعلیم دهنده خط به اعراب

منابع اسلامی درباره پیدایش خط عربی افسانه های ضد و نقیضی را ذکر کرده اند. این منابع، ابداع خط عربی را به پیامبرانی مانند آدم و اسماعیل و همچنین به اشخاص دیگری نسبت داده اند. (65) به روایت ابن ندیم اولین واضعان خط عربی گروهی از اعراب عاربه به نام های ابوجاد و هواز و حطی و کلمون و ضعفص و قریسات بودند که بر اساس نام های خود حروف عربی را وضع کردند. (66) پیدایش خط عربی را به مردم انبار نیز نسبت داده اند. گزارش شده مرامر بن مره از انبار واضع خط عربی بوده است. (67) در برخی گزارش های دیگر ذکر شده غیر از مرامر، اسلم بن سدره و عامر بن جدره (از مردم انبار) نیز در ابداع خط عربی سهیم بوده اند. (68) درباره انباری بودن این سه نفر نیز در منابع اختلاف هست. ابن ندیم آنها را از قبیله بولان دانسته و بلاذری و ابن عبدربه آنها را از طی دانسته اند. (69) ولی در همه این منابع ذکر شده این سه تن در انبار ساکن بوده اند. منابع اسلامی درباره گسترش خط در میان اعراب ذکر می کنند پس از پیدایش خط عربی در انبار حیریان این خط را از اهل انبار فرا گرفتند و بعد آن را به اعراب دیگر آموزش دادند. (70)

در این جا دو مطلب قابل بررسی می باشد: یکی این که خط عربی چگونه به وجود آمد، دیگر این که آیا حیره در آموزش خط به اعراب نقشی داشته است.

پیدایش خط عربی بر خلاف گزارش منابع اسلامی نه امری دفعی و خلق الساعه، بلکه جریانی زمانمند و تدریجی بود. خط عربی از تغییر شکل خطوط آرامی و نبطی به وجود آمد، بدین صورت که از خط آرامی، خط نبطی و از خط نبطی، خط عربی گرفته شد. (71) کتیبه هایی در منطقه شام به دست آمده است که چگونگی این تغییرات را نشان می دهد. اولین کتیبه در غرب حوران یافت شده که به خط نبطی و متعلق به اواخر قرن سوم میلادی می باشد. کتیبه دوم کتیبه مزار امروالقیس - امیر حیری - می باشد که در سال 328 میلادی

در گذشته است. خط این کتیبه با خط کتیبه اولی تفاوتی ندارد، جز این که برخی حروف شکل مدورتری به خود گرفته اند و حروف دیگر مانند (ع) و (ین) نخستین پدیده های خط کوفی را نمایش می دهند. کتیبه سوم کتیبه سر در معبد سرچیس مقدس در ناحیه حلب و متعلق به حدود سال 512 میلادی می باشد. خط این کتیبه با دو کتیبه پیشین تفاوت دارد و خط آن را می توان خط عربی خواند، زیرا همه ویژگیهای خط نسخ عربی را در بر دارد. چهارمین کتیبه در حوران به دست آمده و به حدود سال 568 میلادی تعلق دارد و به دو زبان یونانی و عربی نوشته شده است؛ متن عربی کتیبه به خطی است که بعدها به نام خط کوفی معروف شد و شکل نهایی خط عربی می باشد. (72) بنابراین خط عربی در فاصله قرن های چهارم تا ششم میلادی در منطقه بین النهرین به وجود آمد. اگر چه روایات منابع اسلامی مبنی بر ابداع خط در انبار افسانه می باشد، ولی این واقعیت را در خود دارند که محل پیدایش خط عربی بین النهرین بوده است.

منابع اسلامی بر این نکته تأکید می کنند که اعراب خط را از حیران آموختند. ابن رسته روایت می کند از قریشیان سوال شد خط را از کجا آموختید، گفتند از شهر حیره. (73) سیوطی نیز گزارش می دهد از مهاجرین پرسیدند خط را از کجا آموختید. گفتند از مردم حیره. (74) گفته شده سعد وقاص، شخصی حیری به نام حفینه را به مدینه برد تا به مردم آن جا خط بیاموزد. (75) همچنین مشهور است برخی از مشاهیر عرب جاهلی خط را از حیران آموختند، برای مثال گفته شده مرقش اکبر (شاعر معروف) و حرب بن امیه (پدر ابوسفیان) خط را از حیران فرا گرفتند. (76)

بلاذری در فتوح البلدان انتقال خط از حیره به سایر نقاط عربستان را شرح می دهد، بنا بر گزارش او بشر بن عبدالملک مسیحی به حیره رفت و خط را فرا گرفت، سپس به نقاط مختلف عربستان سفر کرد و خط را به مردم آن مناطق آموزش داد. (77)

با این روایات چگونه می توان برخورد کرد، این گزارش ها تا چه اندازه گویای واقعیت هستند، آیا این گزارش ها مانند خبر ابداع خط عربی در انبار افسانه نیستند؟ ما می دانیم خط عربی در بین النهرین به وجود آمد، بنابراین اعراب سایر مناطق باید خط را از اعراب ساکن در بین النهرین آموخته باشند. در مناطق عرب نشین بین النهرین حیره از نظر میزان با سوادان بارز بوده و خواندن و نوشتن در میان حیران امری عادی محسوب می شده است. (78)

به نظر می رسد با توجه به این که تعداد زیادی از حیران با سواد بوده اند و استفاده از خط در حیره امر رایجی بوده است اعراب مناطق مختلف عربستان که با حیران در تماس بودند خط را از آنان فرا گرفتند؛ بنابراین شاید بتوان در روایات اسلامی که حیران را تعلیم دهندگان خط به اعراب دانسته اند رگه هایی از واقعیت را پیدا کرد. البته گفتنی است علاوه بر حیره، منطقه شام نیز در آموزش خط به اعراب فعال بوده است. جرجی زیدان ابراز داشته اعراب در سفرهای تجارشان به شام و عراق خط را از مردم این مناطق فرا گرفتند (79) و این عقیده درست به نظر می رسد.

دربار لخمیان حامی شعر و شعرای عرب

در تاریخ ادبیات عرب يك دوران 120 ساله وجود دارد که در تکوین و استحکام و گسترش شعر عربی حائز اهمیت بسیار است. در سال های بین 500 تا 620 میلادی قدیمی ترین اشعار عربی سروده شد. معلقات سبع یادگار این دوران است. این معلقات نام هفت قصیده می باشد، که امروالقیس کندی و عمرو بن کلثوم و طرفه بن العبد و زهیر بن ابی سلمی و لید بن ربیع و عنتره بن شداد و حارث بن حلزه سروده اند و ارزش آن نزد عرب به گونه ای بوده که گفته می شود این معلقات را بر دیوار کعبه مآویخته اند.

دربار ملوک لخمی در این دوران 120 ساله کانون اقبال و توجه شعرای عرب بود و معروف ترین شاعران جاهلی به آن جا رفت و آمد می کردند. اگر چه ملوک غسانی نیز به حلب شاعران سعی می کردند، ولی بیشتر در دربار لخمیان بود که شعر عرب زمینه مساعد یافت. (80)

بین امرای لخمی و شعرای عرب رابطه ای دو جانبه برقرار بود. ملوک حیره شاعران مداحی

را که به درگاه آنان می رفتند پاداش فراوان می دادند و در مقابل، شعرا صدای شکوه و جلال لخمیان را به گوش همه عرب می رساندند. وقتی در نظر آوریم شعرای عرب تجلی فاخرانه و زبان گویای قبایل خود بودند و سخنوری نزد عرب چه مقامی داشت بهتر می توانیم به اهمیت تبلیغ شعرا برای لخمیان پی ببریم. ملوک لخمی که در جنگ ها و همچنین حراست از کاروان های تجاری به کمک قبایل عرب نیازمند بودند از شاعران انتظار داشتند با تصویر عظمت لخمیان در شعرهایشان قبایل عرب را به تبعیت از آنان ترغیب کنند. (81) در واقع ملوک لخمی از شعرا به عنوان مبلغان سیاسی خود در میان قبایل عرب استفاده می کردند. گفته شده است داعیان نعمان بن منذر در میان قبایل، شاعران بودند و نعمان از آنها برای جلب توجه قبایل به دربارش استفاده می کرد. (82)

از زمان حکومت منذر بن می السما شعرا در دربار لخمیان حضور داشتند، ولی حضور مستمر آنان در دربار ملوک لخمی به زمان عمرو بن هند باز می گردد. شوقی ضیف حیره را در روزگار عمرو بن هند مرکز شکوفایی ادبی معرفی می کند. (83) معروف ترین شعرای عرب مانند طرفه بن العبد و متلمس و عمرو بن کلثوم و حارث بن حلزه و مثقب عبدی و مسیب بن علس به دربار عمرو بن هند رفتند. (84)

طرفه به همراه دایی خود (متلمس) به نزد عمرو بن هند رفت. طرفه با وجود جوانی شاعر برجسته ای بود و به قولی در تک بیت گویی بهترین شاعر بود. (85) این دو شاعر با آن که از نعمات دربار عمرو بن هند و از بخشش های او بهره مند می شدند زبان به طعن امیری حیری گشودند. طرفه در شعری عمرو را چنین هجو کرد:

ای کاش برای ما به جای عمرو گاو شیردهی بودا و پادشاهی اش با حماقت زیادی آمیخته است

کسی که مانند حیوانات شهوت رانی می کند حکومت را در دست دارد (86)

متلمس نیز هجویاتی برای عمرو سرود. عمرو بن هند به همان اندازه که برای شاعران مداح بخشنده بود در مقابل شعرای گستاخ و جسور، سخت گیر و خشن بود. امیر لخمی که از ناسپاسی آنان خشمگین شده بود تصمیم به قتل آنان گرفت، بنا بر این دارایی اندک خود را بهانه کرد و به طرفه و متلمس گفت برای گرفتن پاداش به نزد حاکم بحرین بروند. عمرو برای حاکم بحرین نامه ای نوشت و از او خواست چون دو شاعر گستاخ به بحرین وارد شدند آنها را بکشد و نامه را به دست دو شاعر داد. متلمس که به نیت امیر لخمی شک داشت نامه را به یکی از حیریان داد تا بخواند. وقتی متلمس از مضمون نامه مطلع شد از رفتن به بحرین خودداری کرد، ولی طرفه حرف او را باور نکرد و به بحرین رفت. حاکم بحرین نیز به دستور عمرو طرفه را کشت. (87)

عمرو بن کلثوم و حارث بن حلزه از دیگر شاعرانی بودند که در دربار عمرو بن هند حضور پیدا کردند. آنان برای دفاع از قبایل خود نزد امیر لخمی رفتند. بین قبایل بنی بکر و بنی تغلب جنگ طولانی و خونینی وجود داشت. سرانجام وقتی دو قبیله از جنگ و خون ریزی به ستوه آمدند عمرو بن هند را انتخاب کردند تا بین آنها داوری کند. عمرو بن کلثوم شاعر بنی تغلب و حارث بن حلزه شاعر بنی بکر بود. آنان قصایدی در دفاع از قبایل خود سرودند و قبل از آن که این هند بین دو قبیله داوری کند قصاید خود را برای او خواندند. عمرو بن کلثوم در قصیده اش بسیار متکبرانه با عمرو بن هند سخن گفت و این موضوع باعث رنجش خاطر امیر لخمی شد. بر خلاف شاعر تغلبی، حارث در قصیده اش رعایت مقام عمرو بن هند را کرد و خدمات بنی بکر به لخمیان را یادآوری نمود. (88) عمرو بن هند در این داوری رای خود را به نفع بنی بکر صادر کرد. (89) شاید نوع بیانی که حارث در شعرش به کار برد از دلایل صدور رای به نفع بنی بکر بود. دو قصیده عمرو بن کلثوم و حارث بن حلزه از چنان ارزش ادبی برخوردارند که جزو معلقات سبع گردیدند.

دربار نعمان بن منذر نیز مانند دربار عمرو محل اجتماع شعرا بود. نابغه ذبیانی و منخل پیشکری و اعشی و لبید بن ربیع و حسان بن ثابت و ربیع بن زیاد از جمله شاعرانی بودند که به دربار نعمان رفتند. (90) خود حیره در دوران حکومت نعمان شاعری معروف داشت و آن عدی بن زید بود.

عدی بن زید شاعر و کاتب معروف دوران نعمان بود که در اواخر حکومت لخمیان اشعارش از

رونق خاصی برخوردار بود. عدی شاعر شراب بود. کمتر شاعری از شعرای عرب قبل از اسلام مانند عدی بن زید شراب را ستایش کرده است. عدی شراب و جام را به چیزهایی خاص تشبیه می کرد که سایر شعرا این تشبیهات را به کار نمی بردند، مثلاً شراب را به سبزه و جام شراب را به آهو تشبیه می کرد. (91) سبک شعر عدی در ستایش شراب، پس از اسلام، ولید دوم اموی را تحت تأثیر قرار داد و او موجود و مشوق اشعار خمیه در دنیای اسلام شد. (92) معروف ترین شاعر زمان نعمان نابغه ذبیانی بود. نام او زیاد بن معاویه ذبیانی است، ولی به دلیل کثرت اشعار و نبوغ شعرش ملقب به نابغه شد. مقام نابغه در میان شاعران معاصر خود چنان بود که در بازار عکاظ برای او خیمه ای از چرم می زدند تا بین شعرا داور و بهترین شاعر را انتخاب کند. (93) نابغه همنشین دایمی ملوک لخمی و غسانی بود و به همین علت او را اولین شاعر درباری عرب نامیده اند. (94)

نابغه مانند بسیاری از شاعران جاهلی به دربار نعمان رفت و در آن جا مرتبتی ویژه یافت و در مدح نعمان و توصیف عظمتش راه مبالغه را پیمود، مثلاً در شعری عظمت نعمان را به عظمت سلیمان تشبیه کرد. (95) نابغه در اشعار بسیاری، ممدوح لخمی اش را ستود و نعمان هم ثروت زیادی به او بخشید. یک بار نعمان برای شعری صد شتر ماده سیاه رنگ به نابغه بخشید. (96) نابغه در دربار نعمان چنان ثروتی اندوخت که گفته اند ظروف غذایی از طلا و نقره بود. (97) علاقه و بخشش های نعمان به نابغه باعث شد حسادت شاعران دیگر برانگیخته شود. حاسدان سعایت نابغه را نزد نعمان کردند. این سعایت ها چنان موثر افتاد که امیر لخمی تصمیم گرفت خون نابغه را بریزد. (98) شاعر که از نیت و لی نعمت خود آگاه شد به غسانیان پناه برد. با آن که غسانیان مقدم وی را گرامی داشتند و محبت زیادی به او کردند دوست داشت به حیره برگردد و به خدمت نعمان برسد. نابغه در این دوران شعرهایی گفت که مضمون آن عذرخواهی از نعمان بود. این شعرها نزد عرب به ((اعتذاریات)) معروف شد و از شیواترین اشعار جاهلی می باشد. (99) اعتذاریات، نعمان را بر سر مهر آورد. وقتی نابغه آگاه شد نعمان او را بخشیده است از غسانیان جدا شد و به حیره بازگشت و زمانی حیره را ترک گفت و به میان قوم خود باز گشت که نعمان به دستور خسرو پرویز به قتل رسید. (100)

در این مقاله، مجال آن نیست که درباره رابطه ملوک لخمی و یک یک شعرای جاهلی بحث شود. این مبحث خود مقاله ای مفصل طلب می کند. غرض از طرح بحث این بود که نشان داده شود در دورانی که اولین آثار ارزنده در ادبیات منظوم عرب به وجود آمد اکثر شاعران برجسته عرب در دربار ملوک لخمی حضور یافتند و از حمایت های آنان برخوردار شدند و برخی مواقع، ارتباط ملوک لخمی و شعرای عرب باعث خلق آثار ماندگار و معلقات عمرو بن کلثوم و حارث بن حلزه یا اعتذاریات نابغه ذبیانی شد که در ادبیات عرب جاودانه شد.

حیران مترجمان آثار یونانی در نهضت ترجمه

حیران پس از اسلام نیز عامل انتقال فرهنگ بودند. مترجمان حیری در نهضت ترجمه که در بالندگی تمدن اسلامی تأثیری بسزا داشت نقش برجسته ای داشتند. نهضت ترجمه جریانی بود که مترجمان و دانشمندان، آثار علمی و ادبی را که عمدتاً به زبان های یونانی و پهلوی و هندی بودند به زبان های سریانی و عربی ترجمه می کردند. اگر چه پیشینه نهضت ترجمه را به دوران زمامداری امویان نسبت داده اند، (101) ولی رونق واقعی آن از دوران خلافت هارون الرشید (170 - 193ق) آغاز شد و در خلافت مأمون (198 - 218ق) به اوج رسید. بسیاری از مترجمان نهضت ترجمه، غیر مسلمان بودند و در این میان، مسیحیان نستوری نقش در خور توجهی داشتند. نستوریان سریانی زبان، امانتدار و حافظ علوم یونانی در بین النهرین بودند. نستوریان در مدارس مانند نصیبین و سلوکیه و جندی شاپور، کتب علمی یونانی در زمینه های مختلف را به زبان سریانی ترجمه می کردند. (102) پس از اسلام، زمانی که ترجمه آثار یونانی به زبان عربی آغاز شد بسیاری از این کتب به عربی ترجمه شد. (103)

حیره نیز یکی از کانون های اصلی نستوریت در سرزمین های عرب نشین بود و نقش

مهمی در نهضت ترجمه ایفا کرد. حنین بن اسحاق و اسحاق بن حنین و حبیش بن اعسم مترجمان پر کار و مشهور حیری بودند که به نهضت ترجمه بسیار یاری رساندند. این سه تن آثار ارزنده ای در رشته های مختلف علمی از زبان یونانی به زبان های سریانی و عربی ترجمه کردند.

معروف ترین این مترجمان حنین بن اسحاق بود. حنین فرزند داروفروشی حیری بود. در جوانی برای آموختن طب به بغداد نزد یوحنا ابن ماسویه رفت. پس از مدتی برای یادگیری زبان یونانی به اسکندریه رفت و در آن جا به زبان یونانی تسلط کامل پیدا کرد. حنین در حدود سال 210 قمری به بغداد بازگشت و شروع به ترجمه کتب پزشکی نمود. تسلط حنین به زبان یونانی و تبحرش در ترجمه، باعث شهرت او در محافل علمی بغداد شد. پسران موسی بن شاکر که از خاندان های علم و ثروت بغداد بودند حنین را تحت حمایت های مالی و معنوی خود قرار دادند و او را به مأمون معرفی کردند. معرفی حنین به مأمون نقطه عطفی در نهضت ترجمه بود. مأمون (که در آن هنگام، فرهنگستانی به نام ((بیت الحکمه)) برای سازماندهی به کار ترجمه تأسیس کرده بود) حنین را به ریاست بیت الحکمه انتخاب کرد. حنین از خلافت مأمون تا خلافت معتمد (256 - 279ق) به کار ترجمه و تألیف مشغول بود و در حدود سال 260 قمری وفات یافت. (104)

حنین مترجمی فعال بود و بیشتر وقت خود را صرف ترجمه کتب پزشکی نمود. او 95 جلد از رساله های جالینوسی را به سریانی و 39 جلد را به عربی ترجمه کرد. (105) ترجمه های حنین فقط منحصر به کتب پزشکی نبود، بلکه در رشته های دیگر هم فعالیت نمود، مثلاً برخی از آثار فلاسفه یونان را نیز ترجمه کرد. (106)

حنین در کار ترجمه، بسیار دقیق و نکته بین بود. او برخی از کتبی را که قبلاً به زبان سریانی ترجمه شده بود به علت آن که ترجمه هایشان را مغشوش می دانست مجدداً ترجمه یا اصلاح کرد. (107) گاه برای یافتن اسناد لازم برای تصحیح متنی مشکوک، سفرهای زیادی می کرد، مثلاً حنین برای پیدا کردن متنی صحیح از کتاب در باب برهان جالینوس، سوریه و فلسطین و مصر را زیر پا گذاشت. (108) حنین تأثیر مهمی در روند نهضت ترجمه داشت. او با دقت تمام در زمینه های مختلف علمی و مخصوصاً پزشکی، آثار برجسته یونانی را به عربی و سریانی ترجمه کرد و این منابع را در اختیار دانش پژوهان ممالک اسلامی قرار داد. این خلکان معتقد است اگر ترجمه های حنین نبود غیر از آشنایان به زبان یونانی کسی نمی توانست از کتب یونانی استفاده کند. (109) الگود از محققین جدید، نیز نظری مشابه نظر ابن خلکان دارد، وی درباره اهمیت ترجمه های حنین می نویسد: ((درباره اهمیت حنین هر چه گفته شود مبالغه نخواهد بود. در دورانی که رجال علمی عرب در جستجوی کسب معارف و افکار یونانی بودند حنین با مهارتی که در زبان های یونانی و سریانی و عربی داشته آماده بود آن غذای فکری را که آنان در طلبش بودند در اختیارشان بگذارد. هنگامی که سخاوت و آزادگی خلیفه امکانات نامحدودی را برای تأمین برتری علمی بغداد در اختیارش گذاشت حنین بود که توانست این تفوق و برتری را نه تنها برای بغداد بلکه برای تمامی عالم اسلام فراهم سازد)). (110)

از دیگر فعالیت های حنین، تربیت مترجمانی متبحر بود. اسحاق بن حنین و حبیش بن اعسم از دست پروردگان حنین بودند که به ترتیب پسر و خواهرزاده حنین بودند و هر دو مانند استادشان به زبان های یونانی و سریانی مسلط بودند. اسحاق کتب فلسفی را بیشتر ترجمه می کرد و بر خلاف حنین که عمده ترجمه هایش به زبان سریانی بود بیشتر از یونانی و سریانی به عربی ترجمه می کرد. اسحاق تألیفاتی نیز داشت که از معروف ترین آنها تاریخ الاطبا بود. (111)

حبیش بن اعسم سومین مترجم از خاندان حنین بود. او کتب بقراط را ترجمه کرد و همچنین مترجم کتاب گیاه شناسی دیوسکوریدس بود که مینای علم داروسازی شد. (112) گفته شده به سبب شباهت اسم حنین و حبیش، بسیاری از ترجمه های حبیش به حنین نسبت داده شده است. (113)

مترجمان حیری علاوه بر این که کتب یونانی ارزنده ای را در زمینه های مختلفی ترجمه کردند در غنای زبان عربی نیز کوشیدند. ترجمه های آنان در تبدیل زبان عربی به یک زبان

علمی موثر بود. در این زمینه سخن را با نقل قولی از صالح احمد العلی به پایان می بریم. وی درباره نقش حیره در نهضت ترجمه می گوید: ((حیره در انتقال میراث فکری یونانیان به عرب و قرار دادن زبان عربی به عنوان وسیله ای ممتاز برای بیان فلسفه و علوم، نقش اول را داشت)). (114)

نتیجه

به نظر می رسد اهمیت حیره در تاریخ عرب چیزی بیش از بالیدن و سقوط يك امارت عربی باشد. حیره به علت توانایی هایش در شئون مختلف حیات تاریخی عربستان قبل از اسلام از جمله حیات فرهنگی آن، تأثیری ملموس و جدی داشت. حیره از لحاظ فرهنگی در مقایسه با دیگر سرزمین های عرب نشین، موقعیتی ممتاز داشت. این ویژگی فرهنگی از آن جا ناشی می شد که حیره به علت موقعیت جغرافیایی اش محل تلاقی و تماس فرهنگ های ایرانی و یونانی - رومی بود. حیره پس از آن که تحت تأثیر فرهنگ های مذکور قرار گرفت این فرهنگ ها را به اعراب ساکن در شبه جزیره عربستان انتقال داد و افق اندیشه آنان را گسترش داد. این جریان پس از اسلام نیز ادامه داشت. زمانی که مسلمانان مشتاق بودند از دانش تمدن های پیشین آگاه شوند حیران در انتقال علوم یونانی به دنیای اسلامی نقش برجسته ای ایفا کردند. پس شایسته است حیره را عامل انتقال فرهنگ بنامیم.

پی نوشت ها:

1. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد ملایر.
2. یاقوت حموی، معجم البلدان (بیروت، دار صادر - دار بیروت، 1956م) تحت واژه حیره.
3. برای اطلاع بیشتر از مهاجرت قبایل قحطانی و عدنانی به عراق و شام ر.ک: طبری، تاریخ الرسل و الملوك (قاهره، الاستقامه، 1939م) ج 1، ص 480؛ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوك الارض و الانبیا (بیروت، دار مکتبه الحیاه، بی تا) ص 76؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ (بیروت، دار صادر - دار بیروت، 1965م) ج 1، ص 340.
4. طبری، همان، ج 1، ص 437.
5. همان، ص 439.
6. تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول (تهران، امیرکبیر، 1368ش) ج 3 - قسمت اول، ص 711.
7. طبری، همان، ج 1، ص 439.
8. بلعمی موقعیت جغرافیایی جزیره را چنین توضیح می دهد: جزیره میان شام و عراق است و چندین باره شهر است یکی موصل و دیگر حدیبه سدیکر شرق و چهارم رحبه و میان هر شهری بیابان ها و آن پادشاهی ها را جزیره گویند. ((تاریخ بلعمی))، به کوشش محمد پروین گنابادی چاپ دوم، (تهران، زوار، 1353ش) ج 2، ص 810.
9. برای اطلاع بیشتر از چگونگی مرگ حدیبه ر.ک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی (بیروت، دار صادر - دار بیروت، 1960م) ج 1، ص 208 - 209؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ج 1، ص 445؛ مسعودی، مروج الذهب، (مصر، السعاده، 1964م) ج 2، ص 93 - 95.
10. درباره رابطه حیره و قبایل عرب ر.ک: ام. جی. گیبستر، ((حیره و نکاتی درباره ارتباطش با دیگر قبایل عربی))، ترجمه محمد رحمتی (فصلنامه میقات حج، شماره های 31 و 32، بهار و تابستان 1379).
11. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام (بیروت، دارالعلم للملایین - بغداد، مکتبه النهضه، 1971م) ج 7، ص 296.
12. درباره بازارهای فصلی در عربستان ر.ک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 270؛ جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج 7، ص 369 به بعد.
13. درباره بازار فصلی حیره ر.ک: سعید الافغانی، اسواق العرب فی الجاهلیه و الاسلام (بیروت، دارالفکر، 1974م)، ص 374 به بعد.
14. علی رغم آن که مسیحیت در حیره نفوذ فراوان داشت بسیاری از حیران بت پرستی را ترك نکردند. بت های عزى و ضیزن و سید و اقیصر مورد پرستش حیران بود. ر.ک: غنیمه، الحیره (بغداد، دنکور الحدیثه، 1936م) ص 29 - 30.
15. غنیمه، همان، ص 29 به بعد.
16. علی سامی، تمدن ساسانی، چاپ اول (دانشگاه شیراز، 1342ش) ج 1، ص 235.
17. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 257.
18. برای اطلاع بیشتر درباره دیرهای حیره ر.ک: شایبشتی، الدیارات (بغداد، المعارف، 1951م) ص 157؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، تحت واژه دیر.
19. برای اطلاع بیشتر از عباد ر.ک: یعقوبی، البلدان (بیروت، داراحیا التراث العربی، 1988م) ص 126؛ طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ج 1، ص 480؛ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوك الارض و الانبیا، ص 77؛ ابن فطی، تاریخ الحکما، به کوشش بهین دارانی (دانشگاه تهران، 1347ش) ص 237 - 238؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان و انبا ابنا الزمان (بیروت، دار صادر)، ج 1، ص 206.
20. ن. و. بیکو لوسکایا، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ترجمه عنایت الله رضا، چاپ اول (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1372) ص 191 - 19.

21. A. ATIYA, A HISTORY OF EASTERN CHRISTIANITY, METHUEN & COLTD, 1968. P. 259

22. اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ترجمه احمد آرام (دانشگاه تهران، 1342ش) ص 291.
23. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی (بیروت، دار احیا التراث العربی، 1997م) ج 1، ص 404.
24. جواد علی (بیروت، دارالعلم للملایین - بغداد، مکتبه النهضه، 1978م) ج 6، ص 628 - 269.
25. همان.
26. متفکران مسیحی در قرن پنجم میلادی، گرفتار مشاجرات کلامی فراوانی شدند. مهم ترین موضوع مورد بحث آنها ماهیت عیسی(ع) بود که وی موجودی است ناسوتی یا لاهوتی. از میان متفکران مسیحی نستوریوس - اسقف شامی الاصل کلیسای

- قسططنطيه در حدود سال 430 ميلادی - معتقد بود عيسی دارای طبيعتی انسانی و فردی مثل ساير افراد بشر است و مانند ساير آدميان دارای نیروی عقل و اختيار می باشد و کلمه الهی در پیکر او تجسد یافته و با آن پیکر، وحدت کاملی پیدا کرده است، به گونه ای که کلمه و عيسی دارای دو منشأ و دو مظهر، ولی دارای يك اراده و هويت می باشند.
27. يعقوبیان یا مونوفيزيت ها بزرگترین رقيب نستوریان بودند. فرقه يعقوبی هم زمان با فرقه نستوری شکل گرفت. مبدع يعقوبيت، ژاکوب بارادوس - رئيس ديری در نزديک قسطنطنيه - بود. وی معتقد بود که عيسی(ع) فقط دارای يك طبيعت است که آن هم لاهوتی می باشد.
28. اوليری، همان، ص 292 و 103.
29. حسن ابراهيم حسن، تاريخ سياسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاينده، چاپ سوم (تهران، جاويدان، 2536خ) ج 1، ص 44.
30. جواد علی، المفصل فی تاريخ العرب قبل الاسلام، ج 6، ص 630؛ و. م. ميلر، تاريخ کلیسای قديم در امپراطوری روم و ايران، ترجمه علی نخستين، چاپ دوم (حيات اندي، 1981م) ص 315.
31. تاريخ ايران کمبريج، ج 3 - قسمت اول، ص 611.
32. جواد علی، همان، ج 6، ص 629.
33. ابراهيم حسن، همان، ج 1، ص 65 - 66.
34. ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ترجمه حسين قره چانلو، چاپ اول (تهران، اميرکبير، 1365ش) ص 263؛ ابن صاعد اندلسی، التعريف بطبقات الامم، به تصحيح غلامرضا جمشيدنژاد اول، چاپ اول (تهران، ميراث مکتوب، 1376ش) ص 204.
35. ابن رسته، همان، ص 244 - 263.
36. بنی تميم در مناطق نجد، بصره، يمامه تا عذيب - محلی نزديک فادسيه - ساکن بودند. ر.ک: خيرالدين زرکلی، الاعلام (بيروت، دارالعلم للملایين، 1989م)، تحت واژه تميم.
37. درباره روابط ملوک حيره و قبيله بنی تميم. ر.ک: ام. جی کيستر، همان، فصلنامه ميقات حج، شماره 31، ص 136 و 133 و شماره 32، ص 116 - 117.
38. زندقه عنوانی است که هم بر مانويان و هم بر مزدکيان اطلاق می شد، ولی منظور اصلی از زندقه مانويان می باشند. در اين باره ر.ک: آذرتاش آذرنوش، راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان نازی (دانشگاه تهران، 1354ش) ص 194 - 197.
39. حسن نفی زاده، مانی و دين او، چاپ اول (تهران، انجمن ايران شناسی، 1335ش) ص 17 - 18؛ و. گ. لوكوين، تمدن ايران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، چاپ اول (تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، 1350ش) ص 124.
40. ابن قتيبه، المعارف (مصر، الهينه المصريه العامه للكتاب، 1992م) ص 621؛ ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ص 264؛ ابن صاعد اندلسی، التعريف بطبقات الامم، ص 205.
41. ابن حبيب، المحبر (بيروت، المکتب التجاري للطباعه و النشر و التوزيع) ص 161.
42. بيگولوسکايار، همان، ص 143.
43. آذرنوش، راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان نازی، ص 184 - 185.
44. ابن هشام، السيره النبويه (مصر، شرکت مصطفى البابی الحلبي و اولاده، 1955م) ج 1، ص 62؛ دينوری، الاخبار الطوال (قم، شريف رضی، 1412ق) ص 63.
45. درباره کاتبان حيری که در دربار ساسانی خدمت می کردند ر.ک: ابن قتيبه، الشعر و الشعرا (بيروت، دار الثقافه) ج 1، ص 153؛ طبری، تاريخ الرسل و الملوک، ج 1، ص 600 به بعد؛ ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج 1، ص 396.
46. از بين طبقه شاهي، بهرام گور، مدتی در حيره زندگی کرد. داستان پرورش بهرام در حيره مشهور می باشد ر.ک: يعقوبی، تاريخ يعقوبی، ج 1، ص 162؛ دينوری، الاخبار الطوال، ص 55؛ طبری، تاريخ الرسل و الملوک، ج 1، ص 501؛ مسعودی، مروج الذهب، ج 1، ص 261.
47. در منابع اسلامی از دو سپاه ایرانی به نام های شهبيا و وضاع سخن رفته است که در حيره مستقر بودند. به گزارش طبری از طرف ساسانيان سپاهی به نام شهبيا برای نعمان اول فرستاده شد ((تاريخ الرسل و الملوک، ج 1، ص 500)). میدانی در تقسيم بندي سپاهيان لخمی از سپاهي به نام وضاع نام برده است. نابر گزارش وی، سپاه وضاع مرکب از هزار سرباز ایرانی بود که شاهان ساسانی برای کمک به ملوک لخمی می فرستادند. مدت خدمت آنان يك سال بود و سپس هزار نفر ديگر جایگزین آنها می شدند و سپاه قبلی باز می گشت ر.ک: مجمع الامثال (تهران، آستان قدس رضوی، 1366ش) ج 1، ص 124.
48. شوقی صيف ابراز می کند تعدادی از صنعتگران ایرانی در حيره زندگی می کردند. ر.ک: العصر الجاهلی، ترجمه عليرضا ذکاوتي فراگزلو چاپ اول، (تهران، اميرکبير، 1364ش) ص 56.
49. ابراهيم حسن، همان، ج 1، ص 44.
50. ابن هشام، ج 1، ص 300.
51. برای اطلاع بیشتر از موسيقي ساسانی ر.ک: علی سامی، همان، ج 1، ص 175 به بعد.
52. شوقی صيف، همان، ص 213.
53. آذرتاش آذرنوش، راه های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان نازی، ص 175.
54. مسعودی، همان، ج 4، ص 222.
55. آذرتاش آذرنوش، راه های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، چاپ دوم (تهران، توس، 1374) ص 122 به بعد، همچنین برای اطلاع بیشتر از واژه های فارسی دخیل در زبان عربی ر.ک: محمد علی امام شوشتری، فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی (تهران، انجمن آثار ملی، 1347ش).
56. آرتور، جفری، واژه های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره ای، چاپ اول (تهران، توس، 1372) ص 226 و 222 و 207 و 138 و 101.
57. غنيمه معتقد است به علت روابط سياسی و اداری و تجاری میان دولت ساسانی و حيره زبان فارسی در حيره به کار می رفته است ر.ک: الحيره، ص 57.
58. آذرنوش، راه های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان نازی، ص 176.
59. برای اطلاع از متن کامل کتبه امروالقيس ر.ک: بيگولوسکايار، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ايران، ص 69 - 71؛ جواد علی، المفصل فی تاريخ العرب قبل الاسلام (بيروت، دارالعلم للملایين - بغداد، مکتبه النهضه، 1969) ج 3، ص 191 - 192.
60. طبری، همان، ج 1، ص 451.
61. ابن النديم، الفهرست (مصر، الرحمانيه، 1348ق)، ص 142.
62. آرتور کریستين سن، ايران در زمان ساسانيان، ترجمه رشيد باسمی، چاپ پنجم (تهران، اميرکبير، 1367ش) ص 156 و 95.
63. صادق سجادی و هادی عالم زاده، تاريخ نگاری در اسلام، چاپ دوم (تهران، سمت، 1379ش) ص 24 و 22.
64. يعقوب آزند، تاريخ نگاری در اسلام، چاپ اول (تهران، گستره، 1361ش) ص 14 - 15.
65. ابن النديم، الفهرست، ص 6؛ سيوطی، المزهرفی علوم اللغه و انواعها (مصر، دار احيا کتب العربيه، 1958م) ج 2، ص 342.
66. ابن النديم، همان، ص 6.
67. ابن قتيبه، عيون الاخبار (بيروت، دارالکتب العلميه، 1986م) ج 1، ص 103؛ ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ص 226.
68. بلاذری، فوج البلدان (بيروت، مکتبه الهلال، 1988م) ص 452 - 453؛ ابن عبدربه، العقد الفرید (بيروت، دارالفکر، 1953م) ج 4، ص 212؛ ابن النديم، الفهرست، ص 6 - 7؛ سيوطی، المزهرفی علوم اللغه و انواعها، ج 2، ص 342.
69. بلاذری، فوج البلدان، ص 452؛ ابن عبدربه، العقد الفرید، ج 4، ص 212؛ ابن النديم، الفهرست، ص 6.
70. ابن رسته، الاعلاق النفيسه، ص 226؛ سيوطی، المزهرفی علوم اللغه و انواعها، ج 2، ص 342.
71. محمديقی بهار، سيک شناسی، چاپ چهارم (تهران، کتابهای پرستور، 2535خ) ج 1، ص 93؛ رژی بلاشر، تاريخ ادبيات عرب، چاپ اول (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، 1363ش) ج 1، ص 95.
72. بلاشر، تاريخ ادبيات عرب، ج 1، ص 90 - 93؛ بهار، سيک شناسی، ج 1، ص 87؛ حبيب الله فصانلی، اطلس خط (اصفهان، انجمن آثار ملی اصفهان، 1391ق) ص 96 - 100.

73. ابن رسته، همان، ص 226.
74. سیوطی، المزهرف فی علوم اللغه و انواعها، ج 2، ص 342 - 343.
75. محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، چاپ اول (تهران، یزدان، 1372 ش) ص 272.
76. ابوالفرج اصفهانی، همان، ج 6، ص 378؛ سیوطی، المزهرف فی علوم اللغه و انواعها، ج 2، ص 342.
77. بلاذری، همان، ص 453.
78. درباره وضعیت سواد حیران ر.ک: غنیمه، الحیره، ص 54 - 55.
79. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ ششم (تهران، امیرکبیر، 1369) ص 452 - 453.
80. ج. م عبدالجلیل، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذرتاش آذرنوش، چاپ اول (تهران، امیرکبیر، 1363 ش) ص 46.
81. بطرس البستانی، ادب العرب فی الجاهلیه و صدر اسلام (بیروت، دار مارون عبود) ج 1، ص 52 - 53.
82. حنا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران، توس) ص 94.
83. شوقی ضیف، همان، ص 54.
84. بطرس البستانی، ادب العرب فی الجاهلیه و صدر اسلام، ج 1، ص 14؛ شوقی ضیف، العصر الجاهلی، ص 54.
85. ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ج 1، ص 121.
86. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 210.
87. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 211؛ ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ج 1، ص 120 - 121.
88. عبدالمحمد آیتی، ترجمه مغلقات سبع، چاپ دوم (تهران، اشرفی، 2537 خ) ص 91 - 95 و 131 - 139؛ لوئیس شیخو، شعرا النصرانیه (بیروت، دارالمشرق، 1982 م) ج 1، ص 198 - 199 و 416 - 417.
89. فاخوری، همان، ص 85.
90. بطرس البستانی، همان، ج 1، ص 15.
91. ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ج 1، ص 154 - 155.
92. ر.ک: کارل بروکلمان، تاریخ دوک و ملل اسلامی، ترجمه هادی جزایری، چاپ اول (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1346 ش)، ص 137.
93. ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ج 1، ص 101 و 261.
94. هامیلتون الکساندر راسکین کب، درآمدی بر ادبیات عرب، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول (تهران، امیرکبیر، 1362 ش) ص 27.
95. بطرس البستانی، همان، ج 1، ص 53.
96. ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ج 1، ص 99.
97. عبدالجلیل، همان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، ص 48.
98. برای اطلاع بیشتر ر.ک: ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ج 1، ص 99 - 100؛ فاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ص 96.
99. شوقی ضیف، همان، ص 232.
100. درباره زندگی نایفه ذبیانی ر.ک: ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ج 1، ص 92 به بعد؛ لوئیس شیخو، شعرا النصرانیه، ج 1، ص 640 به بعد؛ فاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ص 93 به بعد.
101. ابن الندیم، الفهرست، ص 340؛ عمر فروخ، تاریخ العلوم عند العرب (بیروت، دارالعلم للملایین، 1984 م) ص 113.
102. برای اطلاع بیشتر ر.ک: اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص 96 - 114.

M. NAKOSTEEN, HISTORY OF ISLAMIC ORIGINS OF WESTERN EDUCATION, University of olorado press, 1964, PP. 15 - 23.

103. ر.ک: اولیری، همان، ص 96.
104. برای اطلاع بیشتر درباره زندگینامه و فعالیت های علمی حنین بن اسحاق ر.ک: ابن الندیم، الفهرست، ص 409 - 410؛ ابن قفطی، تاریخ حکماء، ص 233 - 244؛ ابن العبری، تاریخ مختصر الدول (بیروت، دارالرائد اللبنانی، 1983 م) ص 250 - 252؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان و انبا ابنا الزمان، ج 2، ص 217؛ از مآخذ تحقیقی جدید ر.ک: سیریل الکوود، تاریخ پزشکی ایران و سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه باهر فرقانی، چاپ اول (تهران، امیرکبیر، 2536 خ) ص 130 - 135؛ اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، ص 255 - 263.
105. الکوود، همان، ص 134.
106. ابن الندیم، همان، ص 343 - 344.
107. الکوود، همان، ص 134.
108. همان، 135.
109. ابن خلکان، همان، ج 2، ص 217.
110. الکوود، همان، ص 133 - 134.
111. ابن الندیم، الفهرست، ص 415؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان و انبا ابنا الزمان، ج 1، ص 205.
112. اولیری، همان، ص 263.
113. ابن الندیم، الفهرست، ص 403؛ ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص 252 - 253.
114. صالح احمد العلی، محاضرات فی تاریخ العرب (بغداد، المعارف، 1959 م) ص 79.

منابع:

- آذرنوش، آذرتاش، راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی، چاپ اول (تهران، نشر دانشگاه تهران، 1354 ش).
- راه های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، چاپ دوم (تهران، توس، 1374).
- آژند، یعقوب، تاریخ نگاری در اسلام، چاپ اول (تهران، کسرتره، 1361 ش).
- آیتی، عبدالمحمد، ترجمه مغلقات سبع، چاپ دوم (تهران، اشرفی، 2537 خ).
- ابن اثیر، عزالدین، الكامل فی التاریخ، 13 ج (بیروت، دار صادر، 1965 م).
- ابن العبری، تاریخ مختصر الدول (بیروت، دارالرائد اللبنانی، 1983 م).
- ابن الندیم، اسحاق بن محمد، الفهرست (مصر، الرحمانیه، 1348 هـ).
- ابن حبیب، ابوجعفر محمد، المحبر (بیروت، المکتب التجاری، بی تا).
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر و دیوان المیند و الخیر، 8 ج، به کوشش خلیل شحاده، (بیروت، دارالفکر، 1988 م).
- ابن خلکان، شمس الدین احمد، وفيات الاعیان و انبا ابنا الزمان، 8 ج، به تحقیق احسان عباس، (بیروت، دار صادر، بی تا).
- ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو، (تهران، امیرکبیر، 1365 ش).
- ابن صاعد اندلسی، التعریف بطبقات الامم، به تصحیح غلامرضا جمشیدنژاداول، (تهران، میراث مکتوب، 1376 ش).
- ابن عدیره، شهاب الدین احمد، العقد الفرید، 8 ج، به کوشش محمد سعید العریان، (بیروت، دارالفکر، در 4 مجلد، 1953 م).
- ابن عبری، تاریخ مختصر الدول (بیروت، دارالرائد اللبنانی، 1983 م).
- ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الشعر و الشعراء (بیروت، دار النقا، بی تا).
- عیون الاخبار، به کوشش علی طویل (بیروت، دارالکتب العلمیه، 1986 م).
- المعارف، به کوشش ثروت عکاشه، (الهئه المصریه العامه للکتاب، 1992 م).

- ابن فطی، تاریخ الحکما، به کوشش بهین دارائی، (تهران، نشر دانشگاه تهران، چاپ 1347ش).
- ابن هشام، عبدالملک السیره النبویه 4 جلد در 2 مجلد به کوشش مصطفی السقا، ابراهیم الایاری و عبدالحفیظ شلیبی، (قاهره، شرکت مصطفی البابی الحلبی و اولاده، 1955م).
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، الاعانی، 24 جلد در 13 مجلد، (بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1997م).
- احمد العلی، صالح محاضرات فی تاریخ العرب (بغداد، المعارف، 1959م).
- الالفانی، سعید، اسواق العرب فی الجاهلیه و الاسلام (بیروت، دارالفکر، 1974م).
- الکرد، سیریل، تاریخ پزشکی ایران و سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه باهر فرقانی، (تهران، امیرکبیر، 2536خ).
- امام شوشتری، محمد علی، فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی (تهران، انجمن آثار ملی، 1347ش).
- اولیری، دلپسی، انتقال علوم یونانی بعالم اسلامی، ترجمه احمد آرام، (تهران، نشر دانشگاه تهران، 1342ش).
- بروکلما، کارل، تاریخ دول و ملل اسلامی، ترجمه هادی جزایری، (تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، 1346ش).
- البستانی، بطرس، ادب العرب فی الجاهلیه و صدر اسلام (بیروت، دار مارون عبود، بی تا).
- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان (بیروت، مکتبه الهلال، 1988م).
- بلاشر، رژی، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذرتاش آذرنوش، (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1363ش).
- بلعمی، ابوعبدی محمد، تاریخ بلعمی، به کوشش محمد پروین گنابادی، چاپ دوم، (تهران، زوار، 1353ش).
- بهار، محمد تقی، سبک شناسی، 3 جلد، چاپ چهارم، (تهران، کتاب های پرستو، 2535خ).
- بیگو لوسکایا، ن. و، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ترجمه عنایت الله رضا، چاپ اول، (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1372ش).
- بویل، جی.ا. (گردآورنده)، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، (تهران، امیرکبیر، 1368ش) ج 3، قسمت اول.
- تقی زاده، حسن، مانی و دین او، (تهران، نشر انجمن ایران شناسی، 1335ش).
- جفری، آرتور، واژه های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره ای، (تهران، توس، 1372ش).
- حسن، ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، (تهران، جاویدان، 2536خ).
- حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا (بیروت، دار مکتبه الحیاه، بی تا).
- دیوری، ابوحنیفه احمد بن داود، الاخبار الطوال، به تحقیق عبدالمنعم عامر (قم، شریف رضی، 1412ه').
- زرکلی، خیرالدین، الاعلام (بیروت، دارالعلم للملایین، 1989م).
- زیدان، جرجی، تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ ششم، (تهران، امیرکبیر، 1369ش).
- سامی، علی، تمدن ساسانی، چاپ اول، (شیراز، دانشگاه شیراز، 1342ش).
- سیوطی، عبدالرحمان، المزهرفی علوم اللغة و انواعها، به کوشش جاد المولی، ابوالفضل ابراهیم و محمد البجاوی، (مصر، دار احیاء الکتب العربیه، 1958م).
- شایبنتی، الیارات، به کوشش کورکیس عواد، (بغداد، المعارف، 1951م).
- شیخو، لویس، شعرا النصرانیه (بیروت، دارالمشرق، 1982م).
- سجادی، صادق و عالم زاده، هادی، تاریخ نگاری در اسلام، چاپ دوم، (تهران، سمت، 1379ش).
- ضیف، شوقی، العصر الجاهلی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، (تهران، امیرکبیر، 1364ش).
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک (قاهره، الاستقامه، 1939م).
- عبدالجلیل، ح. م، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذرتاش آذرنوش، (تهران، امیرکبیر، 1363ش).
- علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، (بیروت، دارالعلم للملایین - بغداد، مکتبه النهضه، 1969م) مجلدات 3، 6 و 7.
- غنیمه، یوسف رزق الله، الحیره (بغداد، دنکور الحدیثه، 1936م).
- فاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد ابنتی (تهران، توس، بی تا).
- فروخ، عمر، تاریخ العلوم عند العرب، (بیروت، دارالعلم للملایین، 1984م).
- فضانلی، حبیب الله، اطلس خطر (اصفهان، انجمن آثار ملی اصفهان، 1391ق).
- کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ پنجم، (تهران، امیرکبیر، 1367ش).
- کیستر، ام. جی، ((حیره و نکاتی درباره ارتباطش با دیگر قبایل عربی))، ترجمه محمد رحمتی، (فصلنامه میقات حج، بهار و تابستان 1379ش) شماره های 31 و 32.
- گیب، هامیلتون الکساندر راسکین، درآمدی بر ادبیات عرب، ترجمه یعقوب آژند، (تهران، امیرکبیر، 1362ش).
- لوکونین، و. گ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، (تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، 1350ش).
- محمدی ملابری، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، (تهران، یزدان، 1372ش).
- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، 4 ج (مصر، السعاده، 1964م).
- میدانی، احمد بن محمد النیسابوری، مجمع الامثال، 2 ج (تهران، آستان قدس رضوی، 1366ش).
- میلر، و. م، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین، چاپ دوم، (بی تا، نشر حیات ابدی، 1981م).
- یاقوت حموی، ابو عبدالله، معجم البلدان، (بیروت، دار صادر - دار بیروت، 5، 1956م).
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، البلدان (بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1988م).
- ، تاریخ یعقوبی، 2 ج (بیروت، دار صادر، 1960م).

115. A. ATIYA, A HISTORY OF EASTERN CHRISTIANITY, METHUEN & COLTD, 1968.

116. M. NAKOSTEEN, HISTORY OF ISLAMIC ORIGINS OF WESTERN EDUCATION, University of Colorado press, 1964.